

اعتصاب کارگران در ویسکایا (شمال اسپانیا)

ویسنته کوتاندا



۱۰ دقیقه

تئوری ارزش کار

امیرحسین ناظمی

صنعت نفت اهواز



کرد. همچنین یک کالا باید توانایی رفع و ارضای یک نیاز یا خواسته‌ی انسان را داشته‌باشد که خود منشأ ارزش یک کالا است. به بیانی دیگر، کالایی که در جامعه کاربرد و استفاده‌ای نداشته‌باشد فاقد ارزش است و نمی‌توان آن را خرید و فروش کرد. کالاهایی مانند جواهر

از نظام کاپیتالیست است، پس معنی بسیار گسترده‌ای خارج از نظام کاپیتالیستی دارد و از آن جایی که منظور از کالا مفهوم آن در نظام کاپیتالیستی است، مارکس تعریف دقیق محکمی برای کالا ارائه نداده‌است. برای درک بهتر باید به کالا به‌عنوان جسمی که دارای ارزشی است نگاه

کارل مارکس در ابتدای کتاب سرمایه (Das Kapital) به بررسی مفهوم کالا (commodity) می‌پردازد. با بررسی این مفهوم می‌توان به پیچیدگی طبیعت درونی آن پرداخت و با درک کالا و ارزش آن می‌توان درک بهتری از کاپیتالیسم و ضررهای آن به‌دست آورد. مفهوم کالا فراتر



کاری است که بر روی کالا انجام می‌شود. در این زمینه مارکس درباره‌ی مفاهیم کار **حقیقی (نیازمند اصطلاح بهتر) و کار انتزاعی^۱** سخن می‌گوید. به بیان ساده، کار حقیقی کاری است که در کارخانه‌ها و محل‌های کار به‌وسیله‌ی کارگران انجام می‌شود. کار انتزاعی مفهومی بس پیچیده‌تر دارد. در زمان دادوستد دو کالا با یکدیگر، متوجه تفاوت کیفی این دو کالا می‌شویم؛ همچنین

مارکس کاری را که توسط کارگر در بازه‌ی زمانی خاصی برای تولید یک کالا صرف شده مبنای ارزش آن کالا می‌داند. در ورای هر کالایی تعدادی کارگر هستند که مدت زمانی را صرف ساخت آن کالا کرده‌اند و آن کار است که باعث کارآمدی آن کالا و در نتیجه ارزش آن است. برای نمونه، در دادوستد کالا با کالا می‌توان کار را در خود کالا به عنوان منشأ ارزش کالا مشاهده کرد.

قدم بعدی شناسایی نوع

یا تابلوی نقاشی نیاز اساسی انسان را برطرف نمی‌کند اما با این حال دارای ارزش است چراکه مردم خواهان آن هستند و خواسته‌ی انسان را برطرف می‌کند.

اما چه چیز ارزش کالا را تعیین می‌کند؟ مارکس خصوصیتی مشترک بین همه‌ی کالاها را مشاهده می‌کند و بیان می‌کند که میزان ارزش هر کالا نشئت‌گرفته از این عامل است. درحقیقت، هر کالایی حاصل کار انسانی است و

^۱) Concrete and Abstract Labour

کارگران ساختمان امپایر استیت نیویورک

چارلز کلاید ایت



دو کالا را که هم از نظر کیفی و هم از نظر کمی با یکدیگر تفاوت دارند نسبت به هم سنجید. مبادله کالا با کالا در عصر مدرن منسوخ شده است. باری مارکس این نمونه را برای بیان ساده تر استدلال خود به کار می برد سپس به بیان مفهوم پول یا ارز می پردازد. به طور خلاصه، ارز نیز کالایی مانند

کیسه برنج برابر سه ظرف فلزی باشد. تنها عامل مشترک بین این دو کالا کاری است که برای تولید آنها صرف شده که به این نوع کار کار انتزاعی گفته می شود. درواقع به دلیل همین عامل مشترک است که صورت گرفتن مبادلات کالا با کالا امکان پذیر است. وگرنه به هیچ وجه نمی توان

تفاوت کمی در میزان کار صرف شده برای تولید هر کدام از این دو کالا وجود دارد که این کار در درون کالا نهفته است. ممکن است کار لازم برای تولید یک کالا با کالایی دیگر برابر نباشد. برای نمونه فرض کنید که از این دو کالا یکی کیسه ای برنج و دیگری ظرف هایی فلزی است که ارزش یک



ماهیت و کیفیت آن تغییری نمی‌کند بنابراین ارزش آن نیز ثابت است اما از نظر کمیت، کارگر ماهر می‌تواند تعداد بیشتری ظرف را در بازه‌ای مشخص تولید کند و بدیهی است که هرچه تعداد کالای تولیدی بیشتر باشد، کالای بیشتری به فروش می‌رسد و در نتیجه درآمد بیشتری به دست می‌آید. مورد دیگر مؤثر در ارزش کالا، **ارزش مصرفی و ارزش مبادله‌ای**^۳ است که زیرمجموعه‌ی ارزش یک کالا هستند که برای بررسی دقیق ارزش کالا باید فهمیده شود. درواقع، ارزش مصرفی ویژگی‌های فیزیکی و ظاهری یک کالا است و قابلیت رفع نیاز و خواسته‌ی انسان به این ویژگی‌ها بستگی دارد. در طرف دیگر ارزش مبادله‌ای فیزیکی و ظاهری نیست بلکه ارزشی است که در هنگام مبادله کالا بیان می‌شود و با کار انتزاعی که مورد بحث واقع شد ارتباط دارد. برای تشخیص این دو از یکدیگر باید به وجه قیاس آن‌ها

ساخت یک ظرف می‌باشند. این فرایند برای یکی چهار ساعت طول می‌کشد و برای دیگری شش ساعت. این به این معنی نیست که ظرف دوم ارزش بیشتری دارد. چیزی که ارزش کالا را معین می‌کند زمان کار انجام‌شده توسط یک فرد به‌خصوص نیست بلکه **زمان کار اجتماعی لازم**^۲ برای تولید کالای مزبور است. به دیگر سخن، اگر با در نظر گرفتن مقدار متوسط مهارت و شدت کار و همچنین قابلیت‌های تولیدی یک کارخانه، به‌طور میانگین، تولید یک ظرف پنج ساعت طول بکشد، پس قیمت همه‌ی ظرف‌ها همین اندازه برآورد می‌شود که این پنج ساعت مقدار میانی بین چهار ساعت کار با مهارت و شدت بالا و شش ساعت کار با مهارت و شدت کمتر است. این بدین معنی است که کارگر ماهر ظرف‌ها را با سرعت بیشتری نسبت به کارگر دارای مهارت کمتر تولید می‌کند. خود کالای مدنظر، ظرف، ثابت است و

باقی کالاها است که کاربر آن در دادوستد است و به‌عنوان کالای میانجی عمل می‌کند. پس با این دید نسبت به ارزش آگاه می‌شویم که این نظریه در تجارت مدرن نیز صدق می‌کند.

پرسشی که مطرح می‌شود این است که آیا کار کارگری حرفه‌ای با کار کارگری تازه‌کار یکی است؟ به‌هیچ‌وجه. منظور مارکس از معرفی کار به‌عنوان عاملی کلی و همگون مبنای ارزش این نیست که هر کاری با دیگری همگون و برابر است و باید شدت، مهارت و کیفیت کار را نیز در نظر گرفت. مثلاً، کسی که دیوار رنگ‌شده‌ای را با همان رنگ، رنگ می‌کند کارش نتیجه‌بخش نیست و ارزشی ایجاد نمی‌کند و نمی‌توان این کار بی‌هوده را با کار ثمربخش کارگری دیگر یکی دانست. برای رفع این ابهام باید بحث کار حرفه‌ای و کار مبتدی را بسط داد. برای نمونه یک کارگر حرفه‌ای و یک کارگر مبتدی را تصور کنید که هر دو در حال

۳) Use value and Exchange value

۲) Socially necessary labour time

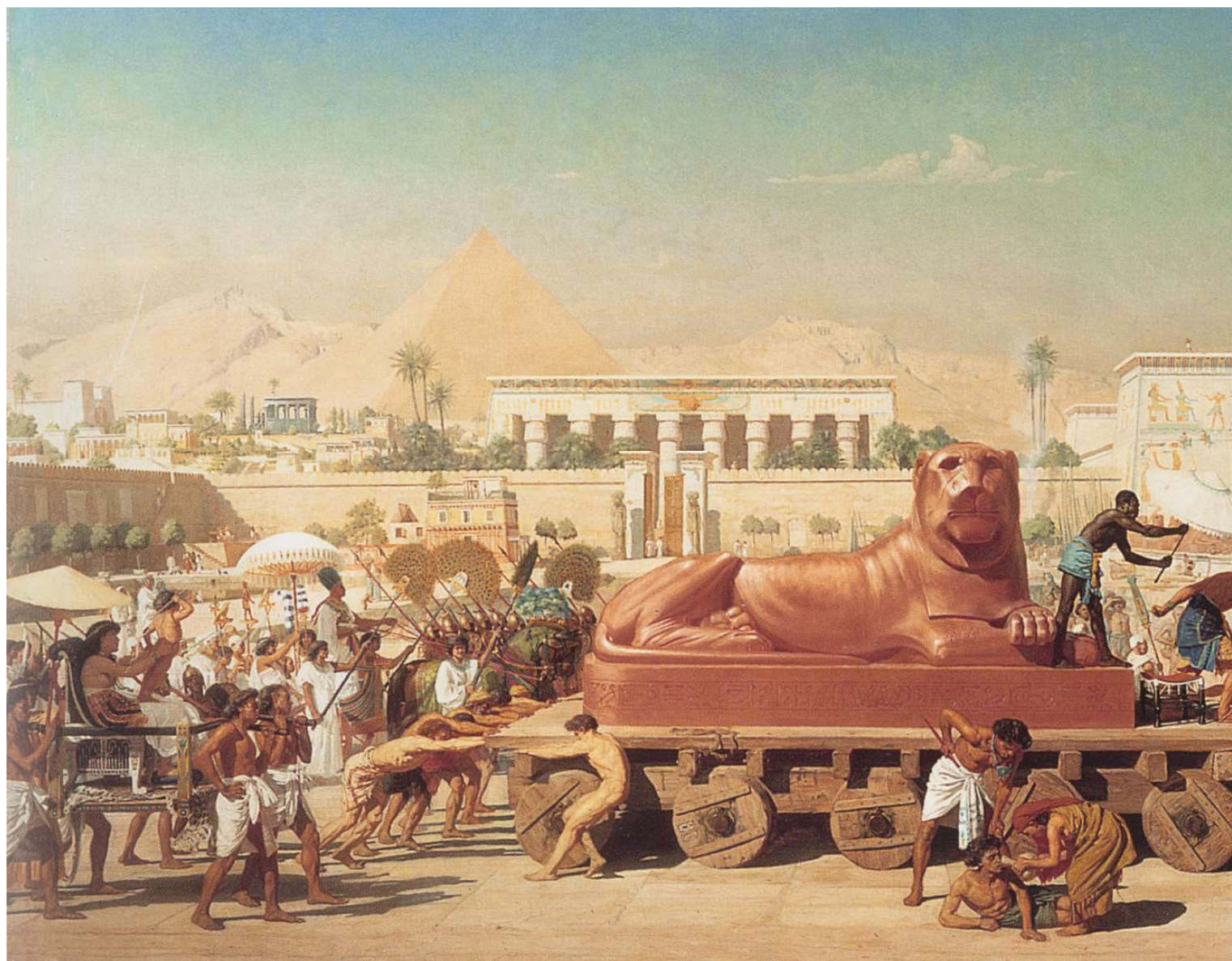
بنی اسرائیل در مصر

ادوارد پوینتر



توجه کرد. در حقیقت ارزش مصرفی را می‌توان با تفاوت کیفی یک کالا با کالایی دیگر فهمید در حالی که ارزش مبادله‌ای را می‌توان از تفاوت کمی یک کالا با کالا دیگر فهمید. برای مثال، کیفیت یک ظرف کاملاً با کیفیت یک لباس تفاوت دارد یعنی جنس، شکل و ظاهر آن‌ها کاملاً متفاوت است. حال اگر ارزش این کالاها را در بازار بررسی کنیم، می‌بینیم که تنها تفاوت موجود در ارزش این کالاها در مقدار زمان صرف‌شده به وسیله کارگر برای تولید این کالاها است. با توجه به ارزش، ارزش مصرفی و ارزش مبادله‌ای یک کالا به رابطه‌ی این مفاهیم

با یکدیگر پی می‌بریم. این مفاهیم کاملاً با یکدیگر تفاوت دارند اما در عین حال به یکدیگر مرتبط هستند و بدون وجود یکی، باقی نیز نمی‌توانند وجود داشته باشند. چگونه کالایی که ارزش مصرفی ندارد، یعنی قابل استفاده نیست، می‌تواند مشتری و خواهان داشته باشد



از ارزش مصرفی و مبادله‌ای تشکیل شده‌است که با وجود تفاوت بین این دو کاملاً به یکدیگر ربط دارند و بدون وجود یکی دیگری نیز وجود نخواهد داشت و به همین سبب می‌توان گفت که بین این دو نوع ارزش رابطه دیالکتیکی وجود دارد.

متوجه شد که ارزش یک کالا نشئت گرفته از کاری است که به وسیله‌ی کارگران برای تولید آن کالا به کار برده شده‌است. همچنین متوجه تفاوت بین کار انتزاعی و کار حقیقی شدیم و تأثیر آن در تولید کالا بررسی شد. در مطالعه‌ی عمیق‌تر ارزش کالا دانستیم که ارزش یک کالا

و در بازار به فروش برسد (مثلاً، یک صندلی شکسته). بنابراین کالایی که قابل به کار بردن باشد دارای ارزش مبادله‌ای است و می‌توان آن را خرید و فروش کرد که این بیان‌کننده‌ی رابطه‌ی دیالکتیکی بین انواع مختلف ارزش‌ها است. بدین ترتیب می‌توان